

اکنون به‌مثابه تاریخ^۱

پرویز صداقت



ISNA PHOTO
Mona Hoobehfekr

^۱ عنوان برگرفته است از گفتاورد معروف جورج لوکاک در تاریخ و آگاهی طبقاتی: «آن‌گاه که به مسأله‌ی مسأله‌ی اکنون به‌مثابه مسأله‌ای تاریخی می‌نگریم، جوهر غیرتاریخی و ضدتاریخی تفکر بورژوازی را بهتر درمی‌یابیم.»

تحولات دو ماه اخیر، از خیزش اعتراضی آبان‌ماه ۹۸ تا مجموعه اعتراضات روزهای اخیر در واکنش به شلیک موشک به هواپیمای مسافربری، به ما چه می‌گوید و چه‌گونه می‌توان به مقطع کنونی به‌مثابه یک لحظه‌ی تاریخی نگریست تا بتوان عناصر تاریخی و غیرتاریخی را شناخت و تاریخ‌ساز شد؟ در یادداشت حاضر بر آنم تا طرح اولیه‌ای برای پاسخ به این پرسش ترسیم کنم.

(۱)

خیزش‌هایی که از دی‌ماه ۱۳۹۶ آغاز شده، در آبان‌ماه امسال اوج تازه‌ای گرفته و در پی آن هم لحظه‌های دیگری از فراز و فرود آن را تجربه می‌کنیم، بخشی از جنبش دموکراتیک و تاریخی درازمدت‌تری در مقیاس یک قرن گذشته‌ی ایران مدرن است که در بدو امر برای مقابله با انسداد ساختاری سیاسی سربر آورد و با تکامل هرچه بیش‌تر اقتصادی و اجتماعی ایران ابعاد ضداستعماری، طبقاتی و هویتی مدرن یافت.

شرط نخست برای نگاه تاریخی و عمل تاریخ‌ساز آن است که لحظه‌ی کنونی را به‌رغم تمامی گسست‌ها و فراز و فرودها لحظه‌ای دیگر در امتداد جنبش‌ها و انقلاب‌های دموکراتیک یک قرن اخیر در ایران به‌طور عام و نیز خیزش‌ها و جنبش‌های دموکراتیک اعتراضی چهار دهه‌ی گذشته به‌طور خاص دید.

لازمه‌ی نگاه تاریخی آن است که واقعیتِ اکنون را در رابطه‌ی دیالکتیکی با گذشته‌ی تاریخی خود دید، اما در عین حال در لحظه‌ای از گذشته متوقف یا منجمد نشد. در طول تاریخ هستند البته لحظه‌هایی که نمی‌گذرند و برای همیشه در ذهن ما رسوب می‌کنند. برحسب تجربه‌های زیسته‌ی فردی این لحظه می‌تواند مقاطع شکست سیاسی در تجربه‌ی زیسته‌ی فردی از مشارکت در خیزش‌های اجتماعی باشد. بازخوانی دایم و درونی کردن تجربه‌ی تاریخی این لحظه‌ها لازمه‌ی برداشتن گام‌های درست آتی است اما توقف در یک لحظه و ندیدن پویایی اجتماعی، طبقاتی و هویتی در طول تاریخ، پاسخ‌هایی غیرتاریخی برای «اکنون» فراهم می‌کند چراکه در این پاسخ‌ها یک لحظه‌ی

سهمگین، یک تصویر حک شده از گذشته در حافظه‌ی فردی، تمامی تاریخ را تحت شعاع خود قرار می‌دهد و بزرگ‌نمایی آن لحظه، مختصات اکنون تاریخی را به حاشیه می‌راند. این انجماد در یک لحظه از تاریخ به‌ویژه به سبب سلسله‌ای از شکست‌ها در چهار دهه‌ی گذشته در برخی کنشگران سیاسی مشهودتر است.

پس، برای «تاریخی» بودن؛ تاریخ را نباید جایگزین اکنون کرد بلکه «اکنون» را باید به‌مثابه تاریخ دریافت.

خیزش‌های کنونی بخشی از سلسله‌ی جنبش‌های دموکراتیک قرن گذشته در ایران است پس اگر به سرنوشت آن علاقه‌مندیم شرط دیگر تاریخی بودن آن است که شکست‌ها و پیروزی‌های آن جنبش‌ها را بازخوانی کنیم. عوامل متعددی شکست‌ها و پیروزی‌ها را رقم زده‌اند. ندیدن این عناصر باعث می‌شود که پیشاپیش شکست‌های آتی خود را رقم بزنیم. باید دید کدام قدرت‌های خارجی و نیروهای داخلی جنبش‌های دموکراتیک ایران را به شکست محکوم کردند. قدرت‌های خارجی منافع ژئوپلیتیک و اقتصادی را دنبال می‌کنند. اما همراهی برخی طبقات با ارتجاع تا چه حد ناشی از آن بوده که این طبقات در سمت بازدارنده‌ی تاریخ ایستاده‌اند و تا چه حد ناشی از آن بوده که نیروهای پیشرو خواسته‌ها و مطالباتی فراتر از توان بالفعل و حتی بالقوه‌ی این طبقات مطرح کرده‌اند. در مقاطعی نیروهای پیشرو در ایران خواسته‌های حداکثری خود را به شکلی بلافصل و بدون توجه به مراحل منطقی که هر جنبش پیشرو دموکراتیکی باید طی کند در مقام مطالبه‌ی سیاسی روز مطرح کرده‌اند و در مقاطعی دیگر چنان خود را در مطالبات عام‌تر مستحیل کرده‌اند که اساساً هویت خود را زیر پا گذاشته‌اند.

پس باید متناسب با لحظه‌ی کنونی عمل کرد، اما با هویت خود و با اولویت‌بخشیدن به مطالبات مشخص برخاسته از شرایط روز به نحوی که در تحلیل نهایی در خدمت آرمان‌های غایی قرار داشته باشد.

(۲)

تاریخی بودن یعنی شناخت دینامیسم‌ها و تغییرات تاریخی. روزی ستون فقرات انقلاب سیاسی سال ۱۳۵۷ اعتصابات یک‌پارچه‌ی کارگران صنعتی و کارمندان بود. اما دست‌کم در اوضاع کنونی به‌سبب تغییرات ساختاری در بازار کار و حجم انبوه لشکر ذخیره‌ی بیکاران، تغییر نظام قراردادهای کاری از دایمی به موقت و دیگر تغییرات تنظیمی در بازار کار و شکل‌گیری لشکر بی‌ثبات کاران، و نظام‌گزینش به‌ویژه در بخش دولتی اقتصاد، دشوار بتوان انتظار بروز رخدادهایی مشابه را داشت. پس در وضعیت واقعاً موجود امکان بروز اشکال اعتصابی فراگیر و توده‌ای بعید است. یا در مقطعی از تاریخ معاصر و در جنبش ملی‌شدن صنعت نفت این ناسیونالیسم مترقی بود که مفصل‌بندی گفتمانی جنبش‌ها با یکدیگر را عهده‌دار بود. اما دست‌کم در مقطع کنونی در جغرافیای سیاسی ایران انواع ناسیونالیسم هویت‌محور و توسعه‌طلب بیش از هر چیز می‌تواند در خدمت به انحراف کشاندن و شکست جنبش‌های مترقی باشد.^۱

باید طبقات و هویت‌های موجود در ایران را چنان که هستند شناسایی کرد و سپس بر مبنای توانمندی‌های بالفعل و بالقوه‌شان مطالبات را طرح کرد نه آن که طبقات و هویت‌ها را به‌تمامی آگاه از منافع خود و «برای خود» ارزیابی کرد و مطالبات را به شکل غیرانضمامی و عام طرح نمود. یکی از عوامل مهم ناتوانی خیزش‌های اعتراضی یک دهه‌ی گذشته در پیش‌روی اتکا بر یک طبقه یا یک هویت و ناهمراهی طبقات و

^۱ نکته‌ی قابل تأمل و مقایسه آن است که در عراق و یا لبنان امروز ناسیونالیسم به سبب آن که قدرت فراروی از سکتاریسم و فرقه‌گرایی را دارد می‌تواند نقش مترقی داشته باشد.

هویت‌های گوناگون درون جامعه‌ی بزرگ‌تر با آن بوده است. این امر را به‌تمامی در جنبش اعتراضی سال ۱۳۸۸ شاهد بودیم که ناتوان از همراه ساختن طبقات فرودست جامعه با مطالبات عام خود بوده است. از سوی دیگر، در خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ نیز شاهد ناهمراهی نسبی لایه‌های طبقه‌ی متوسط و نیز هویت‌ها (قوم‌ها، ملت‌ها، زنان) در اعتراضات بودیم. در اعتراضات آبان‌ماه سال جاری این ناهمراهی کم‌رنگ‌تر شد اما منتفی نشد. راه غلبه بر آن همراه کردن مطالبات معیشتی و مطالبات سبک زندگی به همراه هم است. اما در شرایط نامتشکل بودن اعتراضات این امر بسیار دشوار و خطیر است. چراکه عناصر مترقی در شرایط گسترده‌ی خیزش اعتراضی از چنین امکانی برخوردار نیستند و رسانه‌ها نیز کم‌تر به این امر کمک می‌کنند. تجربه‌ی یک دهه‌ی گذشته به‌خوبی نشان داده که چه‌گونه اعتراضاتی که صرفاً بر مطالباتی از جنس سبک زندگی تأکید دارد مورد بهره‌برداری سیاسی به اصطلاح «اصلاح‌طلبان» قرار می‌گیرد و شورش‌های فرودستان گاه مورد بهره‌برداری جریان‌های واپس‌گرای خارج‌نشین. باید بتوان این دو دسته مطالبات را با یکدیگر پیوند زد. راه پیوند زدن آن است که طبقات و هویت‌های جمعی را چنان که هستند در کثرت‌شان دید و بر مبنای واقعیت‌شان مطالباتی را مطرح کرد.

پس تاریخی بودن، یعنی دیدن تغییرات تاریخی در ایدئولوژی‌های سیاسی، طبقات و هویت‌ها و درک واقعیت بالفعل آنان در ایران امروز

(۳)

در هزارتویی از بحران‌ها گیر افتاده‌ایم و آن‌چه برون‌رفت از آن‌ها را ناممکن جلوه می‌دهد گرایش به فروپاشی فابریک اجتماعی به سبب مجموعه‌ای از عوامل ناشی از ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک و سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی چهار دهه‌ی اخیر

است. در طی این چهار دهه تمامی اقدامات جمعی عمدتاً به شکست منتهی شدند و از این رو به‌طبع بسیاری به دنبال راه‌های فردی برای حل مشکل می‌گردند. این راه در بسیاری از افراد به شکل تمایل به مهاجرت به «جایی» دیگر نمودار می‌شود و در هویت‌های قومی و ملی می‌تواند به صورت تمایل به «جدایی» سربرآورد. تردیدی نیست که هر فرد باید از این امکان برخوردار باشد که خود محل زیست و نیز پیوندهای دولت - ملتی خود را تعیین کند. اما وضعیت کنونی نه از انتخاب‌های فردی یا جمعی بلکه از سر استیصال فردی و جمعی رقم خورده است. یگانه راه مقابله با آن ایجاد دوباره‌ی حس همبستگی اجتماعی است: این حس که می‌توان جامعه‌ای بهتر را رقم زد. در چنین شرایطی نیروهای مترقی و وظیفه دارند حس تعلق به یک کلیت بزرگ‌تر انسانی را به جامعه‌ی ایرانی بازگردانند. ایدئولوژی‌هایی مانند ناسیونالیسم افراطی به دلایلی که پیش‌تر گفته شد یا انواع هویت‌گرایی‌ها قادر به ایجاد چنین اجماعی نیستند چراکه با نادیده گرفتن کثرت‌ها، وحدت را حول مفهومی خیالی می‌خواهند رقم بزنند. تنها چیزی که در اوضاع کنونی قادر به بازگرداندن این حس همبستگی جمعی است همراهی و همدلی در کنشگری‌های موفقیت‌آمیز جمعی است. این همدلی و همراهی در شرایطی فراهم می‌شود که مطالبات و شعارهای این کنشگری‌ها پذیرای جمعی هرچه وسیع‌تر از هویت‌های طبقاتی و غیرطبقاتی مترقی باشد. شعارهایی با مضامین صریح یا ضمنی «مردانه»، مربوط به طبقات فرادست، یا صرفاً هویت‌گرا فاقد قدرت خلق این حس همبستگی جمعی است. باید مضامین اعتراضی را در دستور کار گذاشت که قدرت جذب طیف وسیع‌تری از گروه‌های اجتماعی را داشته باشد.

پس تاریخی بودن در لحظه‌ی حاضر مستلزم تلاش برای خلق حس همبستگی جمعی برای مقابله با فروپاشی کامل فابریک اجتماعی است

اما سؤال مهم این است که در شرایط کنونی کدام عامل یا عوامل قادر به مفصل‌بندی این خیزش‌ها و اعتراضات هم با یکدیگر و هم با سنت تاریخی خود هستند. مفصل‌بندی به مفهوم سازمانی آن در شرایط کنونی و نبود یا ناکافی بودن شکل‌های موجود امکان‌پذیر نیست، چراکه پیش‌نیازهایی دارد که در مقطع کنونی فاقد آنیم. در چنین شرایطی باید بیش‌تر بر مفصل‌بندی گفتمانی خیزش‌ها تأکید کرد. این مفصل‌بندی گفتمانی می‌تواند با طرح شعارها / مطالباتی تحقق یابد که از هویت‌مندی تاریخی برخوردارند، مثلاً نمونه‌هایی که در انقلاب بهمن یا حتی جنبش سبز هم طرح شده بودند یا نمونه‌هایی که قدرت فراگیر جمعی دارند و برای توده‌های وسیع‌تری ملموس‌اند. مفصل‌بندی گفتمانی البته قادر نیست جایگزین مفصل‌بندی سازمانی بشود اما می‌تواند مقدمه‌ای برای آن باشد و در وضعیت کنونی می‌تواند حلقه‌های پیوند اولیه را خلق کند. در ادامه، آن‌چه این مفصل‌بندی را تکمیل خواهد کرد، مفصل‌بندی سازمانی و حرکت به سمت ایجاد جنبش اتحادیه‌ی اجتماعی خواهد بود.

پس تاریخی بودن یعنی طرح مطالباتی که قابلیت مفصل‌بندی خیزش‌های اعتراضی با یکدیگر و با گذشته‌ی تاریخی خود را داشته باشد

(۵)

بحران ساختاری برآمده از عملکرد نظام سیاسی مستقر در دهه‌های اخیر به انسداد ساختاری در بسیاری از ابعاد حیات اجتماعی ایرانیان انجامیده است. هزارتویی از بحران‌هایی که گاه حل‌ناشدنی می‌نمایند سرتاسر زندگی اجتماعی و اقتصادی را درنوشته و برداشتن هر گامی برای برون‌رفت از بحران‌ها قبل از هر چیز مستلزم از میان برداشتن انسداد ساختاری سیاسی است. وضعیت آن‌گاه وخیم‌تر می‌شود که می‌بینیم در این هزارتوی بحرانی هیولای امپریالیسم نیز سایه افکنده است. مداخلات قدرت‌های خارجی

و سیاست‌هایی که به‌طور مشخص ایالات متحده علیه نظام سیاسی حاکم بر ایران در پیش گرفته است، تحریم‌های اقتصادی، امکان بروز جنگ و تشدید میلیتاریسم، همگی بر ابعاد وخامت بار بحران‌ها افزوده است؛ بی آن که بحران‌های کنونی را به این عوامل تقلیل دهیم.

لحظه‌ی کنونی حاصل فرآیند تاریخی درازمدت‌تری از روند توسعه‌ی ناموزون ملی، منطقه‌ای و جهانی است که به موازات خود امواجی از خیزش‌ها، جنبش‌ها و انقلاب‌های سیاسی پدید آورده است. در برآمد لحظه‌ی حاضر به‌طور مشخص سه عامل اسلام سیاسی، قطبی شدن طبقاتی و مداخلات امپریالیستی نقش تعیین‌کننده داشته‌اند. این سه عامل در پیوند متناقض با یکدیگر قرار دارند، در مقاطعی همدیگر را تشدید و تقویت کرده‌اند و در مقاطعی نیز مسبب تضعیف یکدیگر شده‌اند. اما نادیده گرفتن هریک از آن‌ها تصویری غیرواقعی از تناقض‌های وضع موجود ارائه می‌کند. لحظه‌ی کنونی مقطع تجلی‌انسداد این سه عامل هم به‌شمار می‌آید. زمینه‌های تقویت‌کننده‌ی اسلام سیاسی به‌شدت تضعیف شده است، نظامی‌گری امپریالیستی قادر به استمرار جنگ‌های درازمدت منطقه‌ای نیست و قطبی شدن طبقاتی به چنان سطوحی رسیده که دیگر تاب‌آور نیست. این‌ها همه مختصات لحظه‌ی کنونی را رقم زده‌اند. این هر سه عامل، در مقابل، نیروهای مترقی را واداشته است همزمان در سه جبهه مبارزه کنند. تنها مطالبه‌ای که در هر سه جبهه به‌طور همزمان قابلیت طرح دارد «دموکراسی خواهی» است، نوعی دموکراسی خواهی که علاوه بر سپهر سیاسی همچنین سپهرهای اجتماعی و اقتصادی را نیز دربرگیرد چنین مطالبه‌ای علاوه بر تضعیف استبداد سیاسی، با افزایش حقوق دموکراتیک، هم امکانات مداخلات نظامی را محدود می‌کند، هم توده‌های مردم را از اهداف امپریالیستی آگاه می‌سازد و هم برای مزدبگیران و فرودستان امکان تشکیل‌یابی برای مطالبات طبقاتی را فراهم می‌سازد.

پس برای این که در سمت درست «تاریخ» ایستاد باید بر مطالبات دموکراتیک پای فشرده تا قبل و بیش از هر چیز بتوان بر انسداد سیاسی چیره شد

(۶)

در مقطعی سرنوشت ساز قرار داریم. همچنان که تسلسل بحران‌ها شتابی روزافزون یافته، تسلسل خیزش‌های اعتراضی نیز شگفت‌انگیز شده است. اما راه دشواری در پیش است و مقصد نیز نزدیک نیست.

کشگران باید پیوستگی در کنش‌های خود و نیز پیوستگی با کنش‌های جمعی دیگران را در دستور کار مبارزات خودشان بگذارند. آنان باید واقع‌بینانه و بردبارانه بپذیرند که اکنون آغاز یا انجام جهان نیست اما امیدوارانه و هوشمندانه «هنر گام زمان» را به تصویر کشند.^۱

تنها در چنین لحظاتی است که کشگران می‌توانند سوژه‌هایی تاریخ‌ساز شوند.

^۱ با الهام از این شعر سایه:

امروز نه آغاز و نه انجام جهان است
ای بس غم و شادی که پس پرده نمان است
گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری
دانی که رسیدن هنر گام زمان است